



SHAKILA

SHAKILA ARTISTIC MAGAZINE NO:13

Manchester
Octobre 20



London
Octobre 22



Paris
Octobre 25



- داستانک, یکی از همین روزها ۳
- مقاله, زن در شاهنامه ۴
- روز شمار, استاد شجریان ۶
- ماجرای سمفونی ۹
- یادنامه, برنامه گل ها ۱۰
- اشاره, خاتم کاری ۱۱
- شعرانه, فروغ و هما ۱۲
- ماه بانو, کتایون ۱۳

با تشکر فراوان از وبسایت هواداران شکیلا
AKHARINFRESHTE.IR



مجله هنری شکیلا

شماره سیزدهم

سردبیر: کسری

اعضاء تحریریه به ترتیب الفبا:

فاطمه

کسری

مهاجر

- چیه؟

- می‌گه اگه دندونش رو نکشی با تفنگ می‌کشتت.

با طمانینه و با خونسردی فوق‌العاده‌ای پا را از روی پدال مته برداشت، از صندلی دورش کرد و کشو پایین میز را کاملاً بیرون کشید. کلت رولوری در آن بود. گفت: «بسیار خوب. بهش بگو بیاد منو بکشه.»

صندلی را چرخاند تا روبه روی در قرار بگیرد و دستش را روی لبه کشو گذاشت. شهردار در آستانه در ظاهر شد. طرف چپ صورتش را تراشیده بود ولی طرف دیگر که ورم کرده و درد داشت پنج روزی می‌شد که اصلاح نشده بود.

دندانپزشک در چشمان شهردار بی‌تابی چند شب را می‌دید. با سرانگشتانش کشو را بست و با نرمی گفت:

- بنشینید.

شهردار گفت: «صبح بخیر.»

دندانپزشک گفت: «صبح بخیر.»

در این فکر بود که پیش از ظهر دوباره باران شروع خواهد شد. جیخ پسر یازده ساله اش حواسش را پرت کرد.

- بابا!

- چی شده؟

- شهردار می‌گه دندونش را می‌کشی؟

- بهش بگو نیستم.

داشت دندان طلایی را پرداخت می‌کرد. آن را در فاصله نیم متری صورتش گرفت و با چشمان نیمه باز بررسی اش کرد. پسرش مجدداً از اتاق انتظار نقلی فریاد زد.

- می‌گه خونه اید چون صداتون را می‌شنود.

دندانپزشک همچنان مشغول بررسی دندان بود. وقتی کارش با آن تمام شد و آن را روی میز گذاشت، گفت:

- دیگه بهتر.

مته را دوباره روشن کرد. چند تکه از یک پل دندان را از جعبه مقوایی که کارهایش را در آن می‌ریخت برداشت و مشغول پرداخت آن‌ها شد.

- بابا!

دکمه فلزی طلایی رنگی در بالا داشت پوشید و بند شلوارش را بست. شق‌ورق و استخوانی بود و نگاهش هیچ تناسبی با شرایط محیط کارش نداشت و به نگاه مرده‌ها می‌مانست.

.... وقتی همه چیز را مرتب روی میز چید، مته را به سمت صندلی دندانپزشکی کشید و نشست تا دندان‌های مصنوعی را پرداخت کند. از قراین بر می‌آمد که اصلاً در فکر کارش نیست، ولی یکریز کار می‌کرد و حتی زمانی هم که احتیاجی به مته نداشت با کمک پا آن را به گردش درمی‌آورد.

بعد از ساعت هشت لختی دست از کار کشید تا از پنجره آسمان را تماشا کند و متوجه دو لاشخور شد که متفکرانه روی لبه پشت بام خانه همسایه نشسته بودند تا خشک شوند. مجدداً کار را ادامه داد و



داستانک

یکی از
همین روزها

گابریل گارسیا مارکز

دوشنبه با هوای گرم آغاز شد و خبری هم از باران نبود. آریلیو اسکاور که دندانپزشک تجربی بود، صبح زود سر ساعت شش مطبش را باز

کرد. چند دندان مصنوعی را که هنوز در قالب پلاستیکی بودند از کابینت شیشه‌ای برداشت و یک مشت ابزار را به ترتیب اندازه چنان روی میز چید که انگار به نمایش گذاشته است. پیراهن راه راه بدون یقه‌ای را که



بحث در باره زنان و جایگاه آنان در جامعه بحثی مفصل و گاهی پر چالش است. این بحث گذشته از چند دهه سالی که تحت تاثیر صورت افراطی حمایت (یا به عبارتی جانبداری) از زنان یا فمینیسم قرار گرفته، از گذشته های دور در فرهنگ کتبی و شفاهی ایرانیان وجود داشته است. صحبت از مقام زنان در ادبیات ایران مجال بسیار وسیع طلب می کند که از حوصله این مقال خارج است و در اینجا فقط به گوشه ای از آن اشاره ای می کنم.

حکیم ابولقاسم فردوسی طوسی از بزرگترین و برجسته ترین شعرای جهان شمرده می شود. شاهنامه دریای حکمت، معرفت، اخلاق و درس زندگیست. شعر از عناصری است که به وسیله

شهردار روی سلف دان خم شد. عرق کرده بود و تشنه اش بود. دکمه اونیفورمش را باز کرد و از جیب شلوارش دستمالش را بیرون آورد. گفت: «اشک هایت را پاک کن.»

پاک کرد. می لرزید. وقتی دندانپزشک دست هایش را می شست توجه شهردار به سقف شکسته و تار عنکبوت خاک گرفته ای جلب شد که تخم های عنکبوت و چند حشره مرده بر آن دیده می شد. دندانپزشک که داشت دست هایش را خشک می کرد، برگشت. گفت: «برو استراحت کن و با آب و نمک غرغره کن.» شهردار بلند شد و به سبک احترام نظامی خداحافظی کرد و به سمت در رفت و پاها را کش داد، بدون اینکه دکمه اونیفورمش را ببندد.

گفت: «صورت حساب رو برام بفرست.»

– برای تو یا شهر؟

شهردار به دندانپزشک نگاه نکرد. در را بست و از پشت در توری گفت: «همون مزخرفات همیشگی.»

بعد سلف دان را به جلو هل داد و رفت تا دست هایش را در دستشویی بشوید. تمام این کارها را بدون نگاه به شهردار انجام می داد. ولی شهردار چشم از او بر نمی داشت. دندان عقل پایین بود. دندانپزشک پاها را کمی از هم باز کرد و دندان را با گازانبر داغ محکم گرفت. شهردار دو دسته صندلی را محکم گرفته بود و پاها را با تمام قدرت روی زمین فشار می داد و حس می کرد که کلیه هایش منجمد شده، ولی جیکش در نمی آمد. دندانپزشک فقط مچش را حرکت می داد. بی هیچ کینه ای و با ملایمتی نیشدار گفت:

– حالاست که باید تاوان اون بیست نفر کشته رو بدی.

شهردار صدای قرچ قرچ استخوان فک اش را می شنید و چشمانش پر از اشک شده بود. ولی تا بیرون آمدن دندان، نفس را در سینه حبس کرد. بعد آن را از پشت اشک هایش دید. دندان چنان با دردی که می کشید غریبه می نمود که عذاب پنج شب گذشته را فراموش کرد.

ضمن این که وسایل داخل آب می جوشید، شهردار سرش را به زیر سری صندلی تکیه داد و حالش بهتر شد. نفسش سرد بود و مطب متروکی بود؛ صندلی چوبی کهنه، مته پای و کابینتی شیشه ای پر از بطری های سفالی. روبروی صندلی پنجره قرار داشت و پرده پارچه ای کوتاهی تا حد شانه از آن آویزان. وقتی شهردار حس کرد که دندانپزشک به طرفش می آید، پاشنه هایش را محکم به زمین فشار داد و دهانش را باز کرد.

آرلیو اسکاور سر شهردار را به سمت نور گرفت. بعد از معاینه دندان چرک کرده، دهان شهردار را با احتیاط بست.

گفت: «باید بدون سر کردن بکشمش.»

– چرا؟

– چون آبسه کرده.

شهردار که سعی می کرد لبخند بزند به چشمان دندانپزشک نگاه کرد و گفت: «عیب نداره.» دندانپزشک لبخندی نزد. ظرف وسایل ضد عفونی شده را آورد و همچنان خونسرد بود.

آن می توان به فرهنگ مردم زمان آن پی برد. شعرا اصولاً انسان هایی نازک دل و متأثر از محیط می باشند که در واقع با سرودن شعر جدای از بروز درونیات خود به بازگویی احوال دوران خویش می پردازند. با بررسی اشعار شعرای متقدم و متاخر و در کنار آن بررسی تاریخ ایران، می شود به این مهم دست یافت که ادبیات ایران در تعاملی مستقیم و ارتباطی تنگاتنگ با وضعیت سیاسی و فرهنگی زمانه خود بوده است. البته در این میان نباید و نمیتوان نقش جغرافیا و تاثیر محیط طبیعی را بر شعر نادیده گرفت.

صحبت اصلی ما در باره جایگاه و مقام زن در شاهنامه فردوسی است که نشان از نوع فرهنگ و رویکرد جامعه آنروز به مسئله زنان دارد.

فردوسی در جای جای شاهنامه از دلآوری ها و هوشیاری زنان، به ویژه زنان ایران، سخن به میان آورده است و آنان را همپای مردان وارد اجتماع نموده، و مقام منزلتی والا به زن بخشیده

است، و این گروه از افراد جامعه را از نظر عقل و هوشیاری بسیار زیبا توصیف کرده است:

ز پاکی و از پارسایی زن
که هم غمگساراست هم رایزن
و در جایی دیگر:

اگر پارسا باشد و رایزن

یکی گنج باشد پراکنده زن

این نشان از بزرگی و عظمتی است که که فردوسی برای زنان قائل است، همان زنی که چون پارسا و پاک بود و دارای عفت و عصمت، از مردان تکاور و وزراء و رهبران هوشمند و مردان خردمند برتر و بالا تر جلوه می کند. یکی از نکات بسیار جالبی که در اشعار حکیم می توان یافت اظهار وفاداری کامل زن است، زن به عنوان موجودی وفادار و فداکار معرفی شده است به گونه ای که در مواردی زیاد وجود خود را فدای مردان نموده تا حفاظت و نگهداری آنان را تضمین نماید.

می سراید:

بدو گفت رای تو ای شیر زن

درفشان کند دوده و انجمن
یا:

بدو گفت هرکس که بانو تویی

به ایران و چین، پشت و بازو تویی

نجنباندت کوه آهن زجای

یلان را به مردی تویی رهنمای

ز مرد خردمند بیدار تر

ز دستور داننده هوشیارتر

همه کهترانیم و فرمان تو راست

بدین آرزو، رای و پیمان تو راست

زن مورد بحث فردوسی، راهنمای مردان جنگاور است، او می تواند خردمند تر از مردان باشد، و هوشیار تر از فرمانروایان و زیرکتر از آنان، این است که مردان در برارش زانو می زنند و خود را کمتر از او می دانند. تصور نمی شود که فردوسی اغراق گوید و همانگونه که رسم سرایندگان حماسه است هر کوچکی را بزرگ جلوه دهد تا بیشتر جلب توجه کند. در تاریخ هم بسیاری از حوادث شیرین و تلخ وجود دارد که

در پشت پرده آن حوادث حضور زن یا زنانی خود نمایی می کند.

از دیگر صفاتی که فردوسی از زن ایرانی نقل می کند شرم حیاست:

بپرسیدکاً هو کدام است زشت

که از ارج دور است و دور از بهشت

چنین داد پاسخ که زن را که شرم

نباشد به گیته نه آواز نرم

یا در جای دیگر:

کدام است با ننگ و با سرزنش

که باشد ورا هرکسی بد کنش

زنانی که ایشان ندارند شرم

به گفتن ندارند آواز نرم

و در باب پوشیده رویی می آورد:

هم آواز پوشیده رویان اوی

نخواهم که آید ز ایوان به کوی

یا:

همه روی پوشیدگان را ز مهر

پراز خون دل است و پراز آب چهر

همان پاک پوشیده رویان تو

روز شمار
استاد
شجریان



بروز اتفاقات و حوادث اخیر در کشورمان باعث واکنش بسیاری از گروهها و جناح های سیاسی گردیده است و باعث گردیده است تا موضع بسیاری از افراد در قبال این گونه حوادث

که پیش زنان راز هرگز مگوی
چو گویی سخن باز یابی به کوی
که نشان از عدم راز داری و عدم توانایی حفظ
سخن دارد:

بدو گفت کز مردم سرفراز
نزیدد که با زن نشیند به راز
یا:

دگر بشکنی گردن آز را

نگویی به پیش زنان راز را

به هر حال در شاهنامه فردوسی اشعاری وجود
دارد که از زنان تعریف و تمجید کرده و اشعاری
نیز وجود دارد که زنان را موجوداتی پایین تر از
مردان نشان داده، صرف نظر از تضاد هایی که
در گفتار فردوسی در باره مقام زن وجود دارد و
بلا تکلیفی که در خواننده ایجاد می کند می
توان به گوشه ای از فرهنگ زمانه فردوسی در
باره باورهای مردم در باره زنان دست یافت.

در پایان باز هم بگویم که ادبیات آینه فرهنگ
مردم دوران است که با نظر به آن، می شود به
لایه های درونی فرهنگ عامه مردم نفوذ کرد.

البته در اینجا فردوسی نگفته است که اگر تمام
زنان از شوهران خود فرخ پسر بزایند دیگر چه
دختری باقی می ماند که با پسرشان ازدواج کند.
و این نیز وجه دیگری از فرهنگ ایرانی را نشان
می دهد که فرزند پسر را برتر از دختر میدانند.
ولی فردوسی در جای دیگر در گفته ای متضاد
میگوید که پسر و دختر فرقی نمی کند و گویا
دچار نوعی دوگانگی شده است:

چو فرزند را باشد آیین و فر
گرامی به دل بر چه ماده، چه نر
یا:

چو ناسفته گوهر سه دخترش بود
نبودش پسر، دختر افسرش بود

اما از طرف دیگر از برخی سروده های فردوسی
چنین بر میآید که در اجتماع نمی توان زنی را
یافت که طرف مشورت قرار گیرد، لذا شرکت
آنان در مسایل اجتماعی لطمه ای جبران ناپذیر
بر پیکر جامعه وارد می سازد:

همی خواست دیدن در راستی
ز کار زن آید همی کاستی

که بودند لرزنده بر جان تو
اما فردوسی بهترین زنان را زنانی می داند که
شوهران خود را خشنود کنند و این نکته وجه
دیگری است از جایگاه زن در فرهنگ ایران
قدیم:

بهین زنان جهان آن بود
کز او شوی همواره خندان بود
یا در جای دیگر:

به سه چیز باشد زنان را بهی
که باشند زیبای گاه مهی
یا

یکی آنکه با شرم و با خواسته است
که جفتش بدو خانه آراسته است
یا

دگر آنکه فرخ پسر زاید او
زشوی خجسته بیافزاید او
و یا

سه دیگر که بالا و رویش بود
به پوشیدگی نیز مویش بود

مشخص گردد. در این بین عده اندکی از هنرمندان نیز که تعداد آنها به اندازه انگشتان دست هم نم ی‌رسد، جسته و گریخته واکنش‌هایی را نشان داده و مخالفت‌هایی را با این حوادث نمودند. اما محمدرضا شجریان متفاوت تر از بقیه بود. محکوم نمودن رسانه ملی، سخنان بی‌پرده و در عین حال کاملاً منطقی، حضور در جمع اعتراضات مردم، لغو کنسرت‌های داخل کشور و تحریم نمودن آن و اجرای قطعه آهنگی برای معترضان و سخنان اخیر ایشان در شبکه تلویزیونی صدای آمریکا همه دلیلی است بر مردمی بودن استاد آواز ایرانی. استاد محمدرضا شجریان اگرچه در این مدت با سخنان خود تمامی خطرات و عواقب احتمالی ناشی از این حرکات را به تنهایی بر دوش خود گرفتند اما ثابت نمودند که همپای مردم ایران هستند و بر این نکته واقفند که هر آنچه دارند از مردم است و هم اکنون نیز باید با مردم باشند؛ و از این روست که محبوبترین هنرمند ایرانی لقب گرفته‌اند. آنچه که شغل یک

هنرمند و وظیفه ایشان را در قبال مسئولیتی که بر عهده گرفته است متفاوت تر از بقیه می‌نمایاند همراهی با توده مردم و جامعه است و نه فقط ارائه چند آلبوم موسیقی. این وظیفه را محمدرضا شجریان به درستی انجام داد و به تنهایی خالق جنبشی گشت که نام او را بیش از پیش ماندگار کرد. همراه گشتن این بزرگمرد با مردم ایران زمین بسیار قابل ستایش و تحسین برانگیز است و بسیار جای خرسندی دارد که با توجه به تعدد هنرمندانی که هر آنچه دارند همه از خیر و برکت حضور و حمایت مردم است، بزرگمردی با درک این واقعیت به تنهایی بار تمامی هنرمندان را بر دوش خود کشید. با این بهانه و به مناسبت تولد هفتاد سالگی استاد لازم می‌دانیم نگاهی اجمالی به زندگی پربار ایشان داشته باشیم. محمدرضا شجریان، اول مهر ۱۳۱۹ در مشهد زاده شد. خواندن را از کودکی با همان لحن کودکانه آغاز کرد. از کودکی با توجه به استعداد و صدای خوشش تحت تعلیم پدر که خود قاری

قرآن بود مشغول به پرورش صدای خویش شد و در سال ۱۳۳۱، برای نخستین بار، صدای تلاوت قرآن او از رادیو خراسان پخش می‌شود. وی در سال ۱۳۳۸ به دانشسرای مقدماتی در مشهد رفت و از همان سال برای نخستین بار با یک معلم موسیقی آشنا شد. پس از دریافت دیپلم دانشسرای عالی، به استخدام آموزش و پرورش در آمد و به تدریس مشغول شد و در این زمان با سنتور آشنا شد. در سال ۱۳۳۷ به رادیو خراسان رفت و در رشته آواز مشغول فعالیت شد و برای اجرای برنامه‌های گل‌ها به تهران نزد استاد داود پیرنیا دعوت شد و در بیش از یکصد برنامه گل‌ها و برگ سبز شرکت کرد. محمدرضا شجریان در سال ۱۳۴۰، در سن ۲۱ سالگی و زمانی که معلم بود با خانم فرخنده گل‌افشان که وی نیز معلم دبستان بود آشنا شد و آنها در شهر قوچان ازدواج کردند که حاصل آن سه دختر به نام‌های فرزانه، افسانه و مژگان و یک پسر به نام همایون بود. او در سال ۱۳۴۶ به تهران رفت و با احمد عبادی آشنا شد و از

سال ۱۳۴۶ در کلاس اسماعیل مهرتاش شرکت نمود. همچنین برای آموختن خوشنویسی در انجمن خوشنویسان نزد استاد ابراهیم بوذری رفت. او از سال ۱۳۴۷، خوشنویسی را نزد استاد حسن میرخانی ادامه داد. وی در سال ۱۳۴۹، درجه ممتاز را در خوشنویسی بدست آورد. شجریان تا سال ۱۳۵۰ با نام مستعار سیاوش بیدکانی با رادیو همکاری می‌کرد، ولی بعد از آن از نام خود استفاده کرد. در ۱۳۵۰ با فرامرز پایور آشنا شد و یادگیری سنتور و ردیف‌های آوازی را نزد وی دنبال کرد. در سال ۱۳۵۱ در برنامه گل‌ها با استاد نورعلی خان برومند آشنا شد و به آموختن شیوه آوازی طاهرزاده نزد او پرداخت. از سال ۱۳۵۲ نزد عبدالله دوامی کلیه ردیف‌های موسیقی و شیوه‌های تصنیف‌خوانی را فرا گرفت. در همین سال به همراه گروهی از هنرمندان چون محمدرضا لطفی، ناصر فرهنگ‌فر، حسین علیزاده، جلال ذوالفنون و داوود گنجه‌ای، مرکز حفظ و اشاعه موسیقی را به سرپرستی استاد داریوش صفوت بنا نهاد.

کمک به زلزله‌زدگان بم کنسرتی در تهران با نام هم‌نوا با بم اجرا کرد.

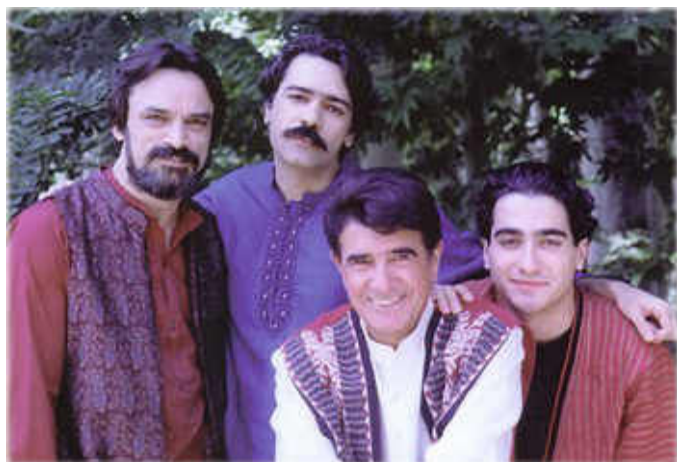
از سال ۱۳۸۶، شجریان به همکاری با گروه آوا پرداخت و کنسرت‌هایی در تهران، اصفهان، اروپا، آمریکا و کانادا اجرا کرد. در همین سال و

در مراسم درگذشت مادرش، پس از ۳۰ سال، دعای ربنارا دوباره خواند. شجریان اکنون به همراه پسرش همایون شجریان به ترویج و اشاعه موسیقی اصیل و سنتی ایرانی

می‌پردازد. پس از برگزاری کنسرت شجریان در ونکوور کانادا، گلوب اند میل، شجریان را افسانه موسیقی شرق معرفی کرد.

همچنین او در سال ۲۰۱۰ تور کنسرت‌های خود را به‌مراه گروه شهناز به چندین کشور مانند استرالیا، انگلستان، ترکیه، آمریکا و ... آغاز نموده و همچنان ادامه دارد.

سال‌ها منتشر شدند. در سال ۱۳۷۴، شجریان کنسرت‌هایی در شهرهای اصفهان، شیراز، ساری، کرمان و سنندج برگزار کرد و در همین سال، آلبوم چشمه نوش را با محمدرضا لطفی و مدتی بعد، در خیال را با همکاری مجید



درخشانی منتشر کرد. وی در سال ۱۳۷۷، آلبوم شب، سکوت، کویر را با آهنگسازی کیهان کلهر منتشر کرد.

شجریان در سال ۱۳۷۸ جایزه پیکاسو را از طرف سازمان یونسکو دریافت کرد. از سال ۱۳۷۹ با حسین علیزاده، کیهان کلهر و پسرش همایون به اجرای کنسرت پرداخت که حاصل آن، آلبوم‌های زمستان است، بی تو به سر نمی‌شود، فریاد، ساز خاموش و سرود مهر بود. در سال ۱۳۸۲، به همراه همین گروه برای

پرداخته و به آموزش شاگردان قدیمی‌اش همت گماشت. در فاصله سال‌های دهه شصت، شجریان همکاری گسترده‌ای را با پرویز مشکاتیان آغاز کرد که حاصل آن آلبوم‌هایی چون بیداد همایون، آستان جانان، سر عشق (ماهور)، نوا و دستان بود. در این سال‌ها به همراه گروه عارف کنسرت‌هایی را در خارج از ایران اجرا کرد.

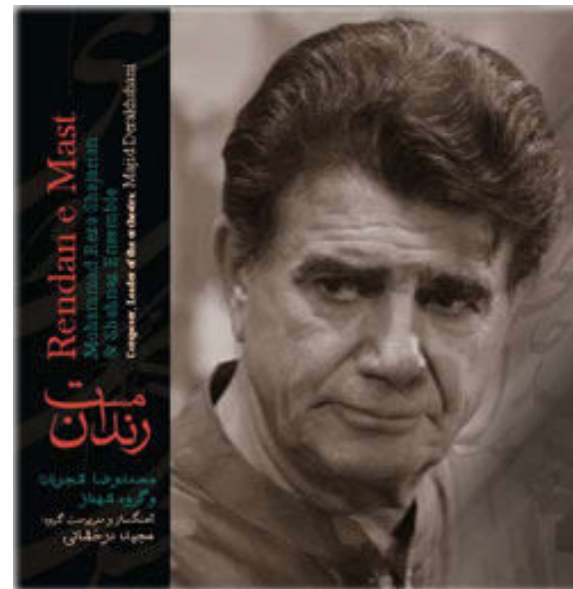
پس از سال ۱۳۶۸ به همراه داریوش پیرنیاکان و جمشید عندلیبی به اجرای کنسرت در آمریکا و اروپا پرداخت. این گروه در سال بعد، کنسرت‌هایی را برای جمع‌آوری کمک

مردم دنیا به زلزله‌زدگان رودبار انجام داد. آلبوم‌های دل مجنون، سرو چمان، یاد ایام و آسمان عشق با همکاری گروه آوا و نیز دلشدگان با آهنگسازی حسین علیزاده در این

وی شیوه‌های آوازی اقبال السلطان، تاج اصفهانی، میرزا ظلی، ادیب خوانساری، قوامی و بنان را روی صفحات و نوارها به دقت دنبال کرد. از سال ۱۳۵۴، تدریس هنرجویان را در رشته آواز در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران آغاز کرد و در سال ۱۳۵۸ با تعطیلی این

رشته کار تدریس خود را پایان داد. در سال ۱۳۵۵ به همراه هوشنگ ابتهاج و برخی هنرمندان دیگر از رادیو کناره‌گیری کرد. شجریان در سال ۱۳۵۶ شرکت دل‌آواز را بنیان‌گذاری کرد. همچنین در سال ۱۳۵۷

در مسابقه تلاوت قرآن کشوری رتبه اول را به دست آورد و با اجرای چندین سرود میهنی، همکاری خود را با سازمان‌های دولتی قطع کرد و در خانه به تحقیق و تدوین ردیف‌های آوازی



ماجرای سمفونی



آقاخان‌ی در وین و از خانواده‌ی ایرانی متولد شده است و اکنون سی‌ساله و ساکن اتریش است. آقاخان‌ی فعالیت موسیقی را از کودکی با نواختن پیانو آغاز کرد و بعد از آن آهنگسازی و رهبری ارکستر کرده است. او همچنین آشنایی

خوبی با موسیقی معاصر، موسیقی تئاتر و اپرا دارد و پیش از این با ارکسترهای زیادی در اروپا همکاری داشته است.

بعد از شه‌داد روحانی رهبری ارکستر سمفونی تهران به آقاخان‌ی سپرده شد و چندین جلسه تمرین با این ارکستر، مهارت او را در این امر به همه نشان داد. اما اتفاق دوم

که باز هم از نوع همان اتفاقات خاص بود رخ داد و آن اینکه این رهبری تنها برای زمان کوتاهی بود و پس از ماه مبارک رمضان و برای

مردادماه امسال برای ساکنان شهر موسیقی کشور آن هم از نوع سمفونیک، حامل اتفاقات جدیدی بود که در نوع خود خاص بود.

پس از رفتن شه‌داد روحانی از رهبری ارکستر سمفونیک تهران در تیر ماه، خبر از حضور یک رهبر میهمان از خارج از کشور بود که این رهبر از نوع همان اتفاقات خاص بود. خاص از این

جهت که قرار بود برای اولین بار، یک زن رهبری ارکستر سمفونیک را بر عهده گیرد و این زن کسی نبود جز نازنین آقاخان‌ی.

اجراهای جشن عید فطر رهبری به کسی دیگر سپرده شد. دلیل اول آن، تنظیم قطعه مقاومت از ساخته‌های مجید انتظامی و اجرای آن در هفته دفاع مقدس است. دلیل خاص دوم که حتی حضور آقاخان‌ی را در پرده‌ای از شک قرار داده بود این بود که او باردار بود و دلیل سوم که خود یکی از همان اتفاقات خاص است، این بود که مجوز رهبری آقاخان‌ی تنها برای اجراهای تمرینی بود و او اجازه رهبری ارکستر به صورت عمومی و در حضور بینندگان را نداشت. هر چند که این کار با وجود سابقه تصمیمات نظام قانونگذاری هنر قابل پیش بینی بود.

همه این اتفاقات خاص دست به دست هم دادند تا پس از تمرینات ارکستر به رهبری نازنین آقاخان‌ی، برای اجرا در جشن عید فطر رهبری این ارکستر به سهراب کاشف سپرده شود. این رفت و آمد برای آقاخان‌ی اگرچه که فرصتی بود تا مدتی را در کشور مادریش بماند اما گامی بود تا یک بار دیگر لزوم حضور زنان در عرصه موسیقی کشور به قانونگذاران هنر ثابت شود.

ارسالان کامکار، سرگروه نوازندگان ویولن ارکستر سمفونیک تهران در این باره گفت:

نازنین آقاخان‌ی رهبر میهمان ارکستر سمفونیک تهران حرفه خود را به خوبی می‌شناسد و به پیچ و خم قطعات وارد است و متاسفم که ارکستر سمفونیک تهران به رهبری وی اجازه اجرای عمومی نگرفت. پس از اجرای ارکستر سمفونیک تهران به رهبری شه‌داد روحانی تمرین ارکستر به رهبری خانم نازنین آقاخان‌ی ادامه پیدا کرد و نوازنده‌ها تجربه خوبی را با ایشان کسب کردند؛ به اعتقاد من خانم آقاخان‌ی یکی از نواندیش‌ترین رهبران جوانی است که می‌تواند در بهبود شرایط ارکستر سمفونیک تهران مفید باشد در همین راستا ارکستر سمفونیک تهران پس از رفتن روحانی، با حضور این رهبر جوان افت نکرد و در حال حاضر در بهترین شرایط از جهت کیفی قرار دارد. طبق برنامه ریزی انجام شده قرار بر این بود که پس از پایان تمرین‌ها ارکستر سمفونیک تهران به رهبری نازنین آقاخان‌ی چهار شب اجرای عمومی

شمار می‌آید حتی برای اولین بار پسر خردسال خود را به گویندگی این برنامه گماشت. گاهی هم پیرنیا دستی به قلم می‌برد و مقالاتی می‌نوشت. آثار او در برخی نشریات سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ منتشر شده‌اند.

اوایل برنامه گل‌ها بیشتر خواندن شعر و همراهی یک ساز بود که بعدها رفته رفته به آواز و موسیقی تبدیل شد. همکاری استادان موسیقی ایرانی مانند ابوالحسن صبا و غلامحسین بنان و شناخت پیرنیا از شعر و ادب و موسیقی ایران و وسواس و سلیقه او در انتخاب اشعار و قطعات موسیقی باعث استقبال مردم از برنامه گل‌ها شد. در آبان ۱۳۴۵ که او پس از مدتی بیماری به رادیو بازگشت به درخواست چند تن قرار شد از کارهای وی یازرسی شود. پیرنیا پس از این ماجرا بلافاصله استعفا داد و برنامه گل‌های ۴۰۵ آخرین برنامه‌ای است که زیر نظر وی ضبط شد. پس از کناره‌گیری پیرنیا از فعالیت در رادیو برنامه دیگری با نام گل‌های تازه با روشی شبیه به دوره پیرنیا پخش شد.

برنامه گل‌ها نام مجموعه برنامه‌های موسیقی ایرانی بود که از سال ۱۳۳۴ تا اواخر دهه ۱۳۵۰ از رادیو تهران و بعدها در رادیو ایران پخش می‌شد. برنامه گل‌ها در آغاز با نام گل‌های رنگارنگ بود و در بیش از بیست سالی که پخش آن ادامه داشت با استقبال دوستداران موسیقی ایرانی روبرو شد.

پیرنیا توانست نظر مقامات سازمان برنامه و بودجه را به اهمیت ترویج موسیقی اصیل ایرانی جلب کند و پس از اختصاص اعتبار، اقدام به تشکیل ارکستری با شرکت نوازندگان، خوانندگان و آهنگسازان صاحب نام آن دوره کرد. آغاز پخش برنامه گل‌های رنگارنگ در سال ۱۳۳۴ از رادیو تهران حاصل این کوشش وی بود. او را باید موسس برنامه‌های موسیقی «گل‌های رنگارنگ»، «گل‌های جاویدان»، «یک شاخه گل»، «گل‌های صحرایی» و «برگ سبز» دانست. برنامه‌های او تحولی در موسیقی رادیو به وجود آورد. نخستین برنامه‌های کودکان رادیو هم از کارهای او به



با برنامه گل‌ها روزهای با شکوه موسیقی ایران زنده می‌شود اما کمتر کسی است که موسس آن را به یاد داشته باشد. هنوز هم خاطره برنامه گل‌های جاویدان از ذهن علاقمندان به شعر و موسیقی پاک نشده و با وجودی که سال‌ها از پخش آن در رادیو می‌گذرد، هنوز هم الگوی بسیاری از برنامه‌های این چنین است.

داوود پیرنیا موسس این برنامه موسیقی دان نبود. مادرش دختر علاءالدوله از رجال بزرگ قاجار بود و به دلایل گرایش‌ها و اعتقادات مذهبی اجازه حضور در عرصه موسیقی را به او نداده. او در خانواده‌ای اهل سیاست به دنیا آمده بود و شغل‌های دولتی داشت. سال ۱۳۲۵ وقتی به رادیو منتقل شد، برنامه گل‌ها را اجرا کرد.



داشته باشد ولی متأسفانه علیرغم اعلام این خبر تنها یک شب به شکل خصوصی این کنسرت برگزار شد و این درحالی است که اگر ارکستر سمفونیک تهران به رهبری خانم آقاخانی برگزار می‌شد پیامدهای خوبی را هم برای ارکستر و هم برای هنر موسیقی به همراه داشت.

پیوسته خاطرات معصومی را
 بیدار می کند
 او مثل یک سرود خوش عامیانه است
 سرشار از خشونت و عریانی
 او با خلوص دوست می دارد
 ذرات زندگی را
 ذرات خاک را
 مه‌های آدمی را
 غم‌های پاک را
 او با خلوص دوست می دارد
 یک کوچه باغ دهکده را
 یک درخت را
 یک ظرف بستنی را
 یک بند رخت را
 معشوق من
 انسان ساده ایست
 انسان ساده ای که من او را
 درس‌زمین شوم عجایب
 چون آخرین نشانه‌ی یک مذهب شگفت
 پنهان نموده ام

همچون طبیعت
 مفهوم ناگزیر صریحی دارد
 او با شکست من
 قانون صادقانه قدرت را
 تأیید می کند
 او وحشیانه آزادست
 مانند یک غریزه سالم
 در عمق یک جزیره نا مسکون
 او پاک می کند
 با پاره‌های خیمهء مجنون
 از کفش خود، غبار خیابان را
 معشوق من
 همچون خداوندی، در معبد نپال
 گوئی از ابتدای وجودش
 بیگانه بوده است
 او
 مردیست از قرون گذشته
 یاد آور اصالت زیبایی
 او در فضای خود
 چون بوی کودکی

فروغ فرخزاد

معشوق من
 با آن تن برهنه بی شرم
 بر ساق‌های نیرومندش
 چون مرگ ایستاد
 خط‌های بیقرار مورب
 اندام‌های عاصی او را
 در طرح استوارش
 دنبال می کند
 معشوق من
 گوئی ز نسل‌های فراموش گشته است
 گوئی که تاتاری
 در انتهای چشمانش
 پیوسته در کمین واریست
 گوئی که بربری
 در برق پر طراوت دندان‌هایش
 مجذوب خون گرم شکاریست
 معشوق من



هما میرافشار

باز پائیز است ...
 باز این دل از غمی دیرینه لبریز است
 باز می لرزد به خود سرشاخه‌های بید سرگردان
 باز می ریزد فرو بر چهره ام باران
 باز رنجور م , خداوندا, پریشانم
 باز می بینم که بی تابانه گریانم
 باز پائیز است ...
 باز این دنیا غم انگیز است
 باز پائیز است و هنگام جدائی‌ها
 باز پائیز است و مرگ آشنایی‌ها



کتایون ریاحی در سال ۱۳۴۰ در تهران و از پدر و مادری شیرازی - گیلانی به دنیا آمد. پدر وی اردشیر ریاحی پزشک مرجع ارتوپد بیمارستان چمران در شهر شیراز و مادرش گیتی ریاحی خواهر شهلا ریاحی بازیگر گیلانی دوران قدیم سینمای ایران است. وی همچنین کارشناس ادبیات و مردم‌شناسی است. علیرضا ریاحی از دیگر بازیگران سینما در ایران برادر کتایون ریاحی است.

کتایون ریاحی هنر را با نویسندگی برای کودکان آغاز و با فیلم «خبرچین» به سینما آمد. اما فیلم در نیمه راه متوقف شد و او برای بازی در فیلم «پاییزان» انتخاب شد. در آن زمان در سینما چندان موفق نبود اما با بازی در مجموعه

«پدرسالار» توانست خود را مطرح کند و حضور او در مجموعه‌های «روزهای زندگی» و بویژه زنجیره تلویزیونی «پس از باران» از او چهره محبوبی ساخت. ریاحی موفق شد در مجموعه‌های «پس از باران» و «شب دهم» بازی بسیار زیبایی ارائه دهد. او پس از پنج سال دوری از سینما با بازی در فیلم «شام آخر» به کارگردانی فریدون جیرانی مهم‌ترین و زیباترین بازی دوران زندگی خود را به معرض نمایش گذاشت و برای بازی در همین فیلم نامزد جایزه بهترین بازی نقش اول زن از بیستمین جشنواره فیلم فجر شد و در سال ۲۰۰۲ جایزه بهترین بازیگر زن را از جشنواره فیلم قاهره برای همین فیلم دریافت کرد.

«این زن حرف نمی‌زند» به کارگردانی احمد امینی دیگر فیلمی بود که توانایی‌های کتایون ریاحی را به رخ همگان کشید. ریاحی برای بازی در این فیلم هم کاندید جایزه از هفتمین جشن خانه سینما شد.

دعوت (ابراهیم حاتمی کیا) تارا و تب توت فرنگی (سعید سهیلی) بانوی من (یدالله صمدی) جایی دیگر (مهدی کرم پور) لاک پشت (علی شاه حاتمی) ماه مهربان (قاسم جعفری) قافله



(مجید جوانمرد) تماس شیطانی (حسن قلی زاده) حکایت آن مرد خوشبخت (رضا حیدرنژاد) و کشتی آنجلیکا (محمد رضا بزرگ نیا) چندی از فیلم های سینمایی او است.

مجموعه‌های تلویزیونی شب دهم (حسن فتحی) روشتر از خاموشی (حسن فتحی) پس از

باران (سعید سلطانی) روزهای زندگی (سیروس مقدم) پهلوانان نمی‌میرند (حسن فتحی) پدر سالار (اکبر خواجه‌بوی) از دیگر کارهای او است. اما به یاد ماندنی‌ترین اثر او بی‌شک بازی عالی او در مجموعه یوسف پیامبر و در نقش زلیخا است. آنچه که این نقش را در خاطره‌ها جاودان کرد، جدا از بازی او چیزی دیگر بود.

او پس از ایفای این نقش، طی یادداشتی از عرصه هنر خداحافظی کرد. آنچه در پی می‌آید متن این یادداشت است.

«گاهی اوقات زندگی طوری که آدم نون امروز را واسه شکم فرداش نمی‌خواد، اونوقته که رویاهای آدم به تعویق می‌افته. گاهی اوقات آدم از سرنوشت، رو دست خوبی می‌خوره، که فکر می‌کنه داره تصمیم می‌گیره. اونوقته که آدم ادعاهایی می‌کنه، که تو رو درباستی انجامش گیر می‌افته. گاهی اوقات آدم از آرزوهاش جا می‌مونه.

رفتند خدا به همراهشان. و اما این همه تنهایی، برکت بود برای خلوت انس و این که: " یدالله فوق ایديهم "، که ترجمه سینمایی آن می شود: براستی خدا بزرگ ترین کارگردان است.

آنچه می بایست از جادوی سینما و بازیگری بیاموزم، آموختم تا شاید ره توشه ای برای نوشتن باشد و در پی تجلی معجزه عاشقانه زلیخا در زندگی ام. اینک برآنم تا با اعجاز کلمات، پیوندی دیگر با شما نه از جنس نقش آفرینی بلکه با آفرینش نقش داشته باشم.

اراده امروز من برای نوشتن، گویا مجالی برای بازیگری نخواهد گذاشت، اما باید دید اراده خدا چه تقدیری برایم رقم خواهد زد. باشد که از این آزمون سربلند

و دست پر بیرون آیم. «

بی شک بازی های زیبای او هرگز از یاد و خاطره مردم پاک نخواهد شد. برای این بانوی هنرمند آرزوی بهترین ها را داریم. خدا یار و نگهدار او در زندگی باشد.

در طول بیش از دو دهه هرگز افتتاحیه و اختتامیه جشنواره فجر را ندیدم. کارت دعوت به دستم نرسید! و خلاصه به قول ولتر: " خدایا مرا از شر دوستانم در امان بدار، خود با



دشمنانم می دانم چه کنم!"

در مقطعی که سینما راجایگاهی شایسته برای خود نمی دیدم، تلویزیون پایگاهی شد تا مهرم را با مردم مهربان تقسیم کنم و به قول حافظ: " کیمیای سعادت رفیق بود رفیق "، رفقای که همچنان هستند و من قدردانشان و آنان که

دوستانم و استادانم که آنقدر به من نزدیک بودند که در من بودند، تشکر کنم؛ پروانه ماهان، زهرا عروس خوب پدر سالار، خانم بس، فاطمه ملاصدرا، فخرالزمان، مهین مشرقی، تارا،

ثریا اردلان و زلیخای عاشق. گر چه همه این عزیزانم عاشق بودند ولی عشق زلیخا خود یک معجزه بود.

این زنان و تنها دوستان نازنینم گاهی تشویقی شدند و اگر تنبیه نشدند، خدا را شکر، که البته باور نمی کنم بازیگر زنی در جهان باشد که شماتت، تحقیر و تنبیه نشود. اما همواره بزرگترین مشوقم مردم بودند با مهر آریائیشان و ایمان به خدا.

بسیار بسیار مفتخرم که در تمام طول

زندگی بازیگری ام، تنها و تنها یک حامی داشتم و به قول جماعت سینمایی آنان که با کمان حلاجی پنبه ام را زدند، خواسته یا ناخواسته به دنبال چیزی بودند که سهم من ورای آن بود.

گاهی اوقات آدم می خواد بازی کنه، بازیگر می شه. گاهی اوقات داره می خنده وقتی تو دلش خونه، گاهی گریه می کنه و وقتی داره از زور خنده می میره.

گاهی اوقات شوخی شوخی همه چیز جدی می شه. گاهی اوقات آدم وقتی زیاد می خواد کم می یاره، گاهی وقتی کم می یاره زیاد می خواد.

گاهی اوقات با ترس و لرز بر می گرده به پشت سرش نگاه کنه، می بینه چه شجاعتی

گاهی اوقات با شجاعت می تونه ترساشو نگاه کنه. گاهی اوقات آدم به دنبال خوشبختی، زندگی را گم می کنه، گاهی هم با انتظار زندگی را معنا می کنه.

گاهی اوقات آدم برای پیدا کردن یه گنج الکی، گوهر خودشو گم می کنه، گاهی هم گوهر حقیقت را پیدا می کنه.

گویا زمان برآورده شدن آرزوی من و پسر فرار رسیده و لازم است که زائر سرزمین قصه، راهی شود. اینک که عازم سفرم، سفری به دیگر سوی زندگی، بر خود لازم می دانم تا از